آموزه‌های فلسفهٔ اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دورهٔ پانزدهم، شمارهٔ ۲۷، پاییز ـ زمستان ۱۳۹۹
نوع مقاله: علمی ـ پژوهشی (۷۳ـ۹۶)

تحلیل رابطه موسیقی و نفس انسان

با تأکید بر علم‌النفس سینوی*

□ محمدجواد پاشایی[۱]

چکیده

بی‌شک باید تاریخ موسیقی را با تاریخ حیات بشری مقارن دانست؛ چرا که از دیرزمان، گونه‌های متنوعِ موسیقیِ برآمده از متن طبیعت با جوامع بشری همراه بوده است. موسیقی را در یک نگاه کلی می‌توان به طبیعی و هنری (مصنوعی) تقسیم نمود. ابن سینا از بزرگ‌ترین اندیشمندان و نام‌آوران فلسفی بوده که در مکتوباتش از موسیقی هنری به تفصیل سخن گفته و همین خود، آرای او را در معرض نقد و نظرهای افزون‌تری قرار داده است. با این همه، ظرفیت‌های فلسفهٔ بوعلی در بیان تأثیرات موسیقی بر احوال نفس انسان، چندان آشکار نشده است.

پرسش اصلی این نوشتار آن است که رابطه موسیقی و نفس انسان با نظر به علم‌النفس سینوی چگونه است؟ نگارنده در روی‌آوردی توصیفی تحلیلی و با تأکید بر مبانی علم‌النفس سینوی به این نتیجه دست یافته که موسیقی هنری با تأثیر مستقیم خود تنها نفس نباتی و حیوانی در انسان را مورد هدف قرار می‌دهد و

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۱۵ ـ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۲۶.

۱. استادیار گروه فلسفه و حکمت دانشگاه شاهد تهران (mjpashaei@shahed.ac.ir).

اغلب با تأثیرات افراطی و تفریطی خود بر این قوا، عقل نظری و عملی او را نیز به گونه‌ای غیر مستقیم دستخوش این آشفتگی‌ها می گرداند.
واژگان کلیدی: موسیقی، موسیقی هنری، موسیقی هنری آلی، نفس انسان، بوعلی سینا.

مقدمه

اساساً بشر از دیرزمان تا کنون با گونه‌های متنوعی از موسیقیِ برآمده از متن طبیعت، مأنوس بوده است. صوت دل‌انگیز جویباران، طنین دلنشین مرغکان جنگل‌ها، شرشر آبشارها و صدای امواج خروشان دریاها، اولین معلمان بشر در آموزش این هنر بوده‌اند. انسان‌ها با تقلید از اصوات طبیعت و شاهکارهای آن، ابتدا از حنجره خود بهره برده و سپس به ساخت ابزار مناسب آن روی آورده‌اند. توجه اندیشمندان بزرگ شرق و غرب به موسیقی، این موضوع را به یکی از مهم‌ترین مسائل بشر در حوزه علم تبدیل ساخته است. اندیشه بزرگانی چون سقراط، افلاطون، ارسطو، بوعلی، فارابی، صفی‌الدین ارموی، هگل، وایتهد و... در پیچ و خم‌های موسیقی، بر اهمیت چندان این موضوع از یک‌سو و حتی آهنگوارگی حیات انسانی از سوی دیگر تأکید می‌کند؛ چه اینکه افت و خیز فراوان موسیقی در نگاه موافقان و مخالفان آن، از حکما تا عرفا و فقها، بر ضرورت تبیین سرشت و مختصات موسیقی، فراوان می‌افزاید. از میان فلاسفه و حکمای مشرق‌زمین، تحقیقات محمد بن طرخان فارابی و بوعلی و نویسندگان *رسائل اخوان الصفاء*، و نیز هگل و آلفرد نورث وایتهد در مغرب‌زمین، بیش از دیگران چشم‌ها را در این خصوص می‌نوازد. اما از آنجا که حکیم بوعلی با نظر به ژرفای دقت و حدت ذکاوتش، در میان مکاتب فلسفی، صاحب سبک و سیره منحصر به فردی بوده و رسائل مستقلی هم در احوالات موسیقی نگاشته است، نگارنده بر آن شد تا تأثیرات موسیقی بر نفس انسانی را به کمک مباحث علم‌النفس سینوی بیشتر مورد مداقه قرار دهد. از این رو، پرسش تحقیق حاضر آن است که رابطه موسیقی و نفس انسان با تأکید بر ظرفیت علم‌النفس سینوی چیست؟

گفته می‌شود که ابن سینا هرچند در آثار خود (به ویژه در *شفاء*، *نجات* و *دانشنامه*

علایی) از ماهیت موسیقی قلم زده و حتی تألیفاتی هم مستقلاً در این باره نگاشته است،[۱] با این حال، کمتر از تأثیر موسیقی بر احوالات نفس انسان در کلمات خود سخن گفته است. شاید جناب بوعلی به ادعاهایی که در این پژوهش بدان اشاره شده، تصریحی نداشته باشد، لکن این قلم تأکید دارد که با ظرفیت نفس‌شناسی فلسفه سینوی، می‌توان از نسبت موسیقی هنری با نفس انسان و چگونگی تأثیر آن بر او سخن گفت و وزن ادعای هواخواهان موسیقی را در جهت به کمال رسانیدن انسان مورد داوری قرار داد؛ تأثیری که در بین آثار بوعلی ردپایی از آن دیده نمی‌شود.

۱. پیشینه تحقیق

بنا بر جستجوی انجام‌گرفته در بانک‌های اطلاعاتی، تا کنون تحقیقی علمی که ناظر به پرسش تحقیق حاضر باشد، انجام نگرفته است. در عین حال، تحقیقاتی که پیرامون موضوع موسیقی (و نه آثارش بر نفس) انجام شده، یا از نگاه فلسفی بدان نظر نشده و با رویکردی فقهی و عرفانی و... به تحریر درآمده است و یا اگر با نگاهی فلسفی صورت گرفته، نه از تأثیرش بر نفس انسان تحلیلی به دست می‌دهد و نه اینکه نظرات حکیم بوعلی و مبانی علم‌النفسی او تأمین شده است. به نمونه‌هایی از آن‌ها بنگرید:

ـ در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تأثیر مبانی عرفان اسلامی بر فرم و محتوای موسیقی» (شایسته و خسروپناه، ۱۳۹۳)، در فضایی عرفان‌پژوهانه، از تأثیر مبانی عرفان اسلامی در شکل و محتوای موسیقی سخن گفته شده است. از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، تفاوت شکل و محتوای موسیقی برخاسته از مبانی و سلوک عرفانی عرفان اسلامی است.

ـ در پایان نامه‌ای با عنوان ***کاربست مبانی معرفت‌شناختی حکمت متعالیه در هنر موسیقی*** (شایسته، ۱۳۹۵)، از چگونگی مداخله مبانی معرفت‌شناختی حکمت متعالیه در

---

۱. زکریا یوسف در مقدمه خود بر کتاب ***جوامع علم الموسیقی*** معتقد است که یکی از رسائل مستقل بوعلی در باب موسیقی، کتابی است با عنوان ***المدخل الی صناعة الموسیقی***، که از آثار گمشده او به شمار می‌رود (ابن سینا، ۱۹۵۶: ۱۸/۱).

هنر موسیقی سخن به میان آمده است و نگارنده در نهایت بر آن می‌شود که درک موسیقی متعالی تنها با ادراک حضوری امکان‌پذیر خواهد بود.

مهم‌ترین پژوهشی که نزدیک به این مقاله صورت گرفته، کتابی است از علامه محمدتقی جعفری با عنوان ***موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی*** (جعفری، ۱۳۸۱) که هرچند از جنبه‌های متعدد فلسفی و زیبایی‌شناختی و روان‌شناختی به این موضوع پرداخته، اما به مانند سایر پژوهش‌ها، به پرسش اصلی این پژوهش پاسخ نداده است.

۲. مفهوم موسیقی

دهخدا واژه موسیقی را در لغت برآمده از ریشه musa می‌داند که یکی از ارباب اساطیری نه‌گانه یونان به شمار می‌رفته است (دهخدا، ۱۳۴۲: ۸۴/۴۲ـ۸۶). این واژه در ***رسائل اخوان الصفاء*** معادل معنای غناء، موسیقار معادل مغنّی، و موسیقات برابر با آلت غناء آمده است:

«الموسیقیّ هی الغناء والموسیقار هو المغنّی والموسیقات هو آلة الغناء» (غربال، ۱۹۷۲: ۱۲۵۷).

بوعلی نیز در کتاب ***نجات***، اولاً موضوع موسیقی را اصوات و نغمه‌ها بیان می‌کند و ثانیاً آن را از عوارض علم طبیعی به شمار می‌آورد:

«الموسیقیّ الذی موضوعه النغم، وهو من عوارض العلم الطبیعیّ...» (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۱۴۱).

به لحاظ ساختاری نیز شاید بتوان واژه موسیقی را مرکب از دو کلمه «موسی» و «قا»، دانست که «موسی» معادل معنای نغمه و «قا» برابر با موزون و خوش می‌باشد؛ چه اینکه برخی دیگر، آن را لفظی مفرد و معادل معنای لحن قرار می‌دهند (حاجی خلیفه، بی‌تا: ۱۹۰۲/۲).

اما از جهت لغوی هرچه که باشد، کاربرد موسیقی را در اصطلاح می‌توان به همه معانی زیر گسترش داد:

الف) نغمه‌ها و صوت‌های موزون و منتظمی که از هر موجود طبیعی اعم از حیوان

و نبات و جماد به صورت طبیعی صادر می‌گردد؛ مانند صدای آبشارها و جویبارها و نغمه پرندگان و....

ب) آواز نیکویی که از دهان انسان خارج می‌شود.

ج) هر نوع صدای موزون و آهنگینی که از نواختن آلاتِ مختص به این اصوات، پدید می‌آید.

از نگاهی دیگر نیز ممکن است موسیقی را به دو دسته «طبیعی» و «مصنوعی» (مصنوع انسان) تحویل برد که وجه امتیاز مورد اخیر، دخالت اراده انسانی در نوع مصنوعی آن می‌باشد و به سبب همین دخالت اراده و نحوه تأثیر آن، می‌توان از موسیقی مصنوعی به موسیقی هنری نیز یاد نمود؛ چه اینکه موسیقی‌های مصنوعی، خود در تقسیمی دیگر ممکن است توسط آلاتی خاص و یا بدون آن صورت پذیرد.

بر این اساس، موسیقی که مجموعه‌ای از نغمه‌ها و اصوات می‌باشد، در یک تقسیم کلی، یا طبیعی است و یا هنری، و موسیقی هنری خود یا آلی است و یا بدون آلتی از آلات مختصِ به موسیقی. استفاده انسان از مخرج دهان و حنجره، از مهم‌ترین مختصات موسیقی هنری بدون آلت به شمار می‌رود.

گفتنی است که آنچه در این پژوهش شایسته مطالعه قرار گرفته، چگونگی و نیز دامنه تأثیرگذاری «موسیقی هنریِ آلی» بر نفس انسان و قوای اوست.

۳. عناصر موسیقی

آنچه در فهم اولیه ماهیت موسیقی و به ویژه قسم هنری آلی آن، به مخاطب یاری می‌رساند، شناخت عناصر این پدیده است که در همین راستا نباید از دو عنصر «شکل» و «محتوا» غفلت ورزید.

عنصر شکل در یک پدیده، همان نمود و ظهوری از شیء است که در برخورد اولی با آن شیء پدیدار می‌گردد و به زبان فلسفی، می‌تواند بر همه عوارض یک ذات قابل اطلاق باشد؛ برای مثال در سیب قرمز، آنچه از آن به شکل درمی‌آید، قرمزی و یا ابعاد خاصی است که از ذات سیب نمودار می‌گردد.

عنصر محتوا نیز به همه آن کمالاتی اطلاق می‌گردد که موجب می‌شود شکل و

فرم خاصی از آن شیء به ظهور رسد. بر همین پایه، چنانچه بخواهیم عنصر شکل را در موسیقیِ (هنری آلی) مورد بررسی قرار دهیم، از دو شکل فیزیکی و شکل روانی این پدیده باید نام ببریم.

شکلِ فیزیکی موسیقی، همان امواج خاصی در هواست که توسط نوازندهٔ آلات موسیقی پدید می‌آید و به صورتی خاص به سمع مخاطب می‌رسد و شکل روانی موسیقی، همان حالت غم، شادی، نشاط، هیجان و... است که شنونده از یک موسیقی خاص در روان خود احساس می‌کند.

فارغ از شکل فیزیکی موسیقی که خارج از موضوع این پژوهش است، از شکل روانی موسیقی یعنی همان مجموعه تأثیرات روانی آن بر نفس انسان، با نظر به مبانی علم‌النفس فلسفی به تفصیل سخن خواهیم گفت. اما در خصوص عنصر محتوا باید دانست که موسیقی از چنین عنصری به این معنا که: حاوی پیام، مفهوم و مضمون مستقلی باشد و آلت موسیقی نیز به مثابه گذرگاه انتقال‌دهنده محتوا، پیام و معنایی را به مخاطبینش منتقل سازد، خالی بوده و نمی‌توان دفاع مقبولی از آن به دست داد. دلیل مسئله آن است که آنچه از موسیقی در نفس مخاطب بر جای می‌ماند، همه آن حالات نفسانی و کیفیاتی است که در نهان هر انسانی وجود داشته و آلات موسیقی تنها به مثابه یک محرک، انباشت‌های درونی او را می‌شوراند و به فعلیت می‌رساند. بر همین پایه است که آهنگی خاص، برای آن که اندوهناک است، حزن‌آور، و همان آهنگ، برای کسی که شادمان است، بدون تأثیر و یا کم‌تأثیر جلوه می‌کند. به بیان دیگر، چنانچه موسیقی را واجد عنصر محتوایی یکسان و مضمونی ثابت و مستقل بدانیم، لاجرم این پیام باید برای همه به یک شکل بوده و تفاوتی در تأثیر بر مستمعانش نداشته باشد؛ همچنان که قرمزی سیب و نیز شکل خاصش برای همه به صورتی مساوی ظاهر شده و اختلافی در نوع پدیداری‌اش وجود ندارد. بنا بر قاعده رفع تالی، با تعدد و اختلاف آثار موسیقی بر مخاطبان، به عدم یکسانی محتوا و ذاتی نبودن آن آثار پی می‌بریم.

ممکن است اشکال شود که اختلاف در تأثیر یک موسیقی، ناشی از اختلاف در استعدادهاست و دقیقاً به سان نسبت چندین متعلم به یک آموزگاری است که آموزش

واحد را به شکل‌های مختلفی دریافت می‌کنند. اما در پاسخ کافی است به این نکته دل ببندیم که در مثال یادشده، حداقلی‌هایی از ادراک وجود دارد که عموم متعلمان، آن را یکسان می‌فهمند و نهایتاً در درجات فهم (و نه اصل آن) با هم مختلف‌اند و هر اندازه هم استعدادها متفاوت باشد، اما در سطوحی از فهم با هم مشترک‌اند؛ برای نمونه، در بیان یک قصه برای متعلمان مختلف، همگان در فهم اصل قصه با حفظ حداقل شرایط، با هم برابرند و تنها در دریافت پیام یا پیام‌های قصه از هم متمایزند. در مثال موسیقی نیز قاعده به همین شکل است که موسیقیِ واحد بر نفوس مختلف با وجود حداقل شرایط ادراک، تأثیرات مختلفی به جا می‌گذارد؛ برخی را بیشتر شاد می‌کند و برخی را کمتر، برخی را اصلاً شاد نمی‌کند و حتی بعضی را شاید اندوهناک سازد. به‌عبارت دیگر، اگر مستمعان یک موسیقی، از حداقل قابلیت‌های ادراکی بهره‌مند باشند، نباید در تأثیر موسیقی واحد بر خود تفاوتی ببینند؛ همچنان که دانش‌آموزان مختلفی که واجد حداقل هوش و استعدادند، در کف دریافتشان از القائات معلمِ واحد برابرند و نهایتاً در سطوح فهم، با هم اختلاف دارند، در حالی که مستعمان موسیقی واحد ممکن است با وجود حداقل شرایط ادراک نیز اختلافات زیادی با هم داشته باشند. این اختلافِ دریافت، در اقوام و ملل مختلف مشهودتر است. مراد از حداقل‌های ادراک، همان شرایطی است که در منطق در ادراک بدیهیات بدان‌ها اشاره شده است؛ همانند: انتباه، سلامت ذهن، سلامت حواس، فقدان شبهه و....

لذا اگر موسیقی ذاتاً دارای محتوای معینی باشد، می‌باید همگان با وجود حداقل شرایط، در هر عصر و مصری از هر موسیقی، مضمون واحدی دریافت کنند و اختلافی در دریافت‌های حسی و درونی‌شان نداشته باشند که به یقین چنین اتفاقی نمی‌افتد. بله، اگر در برخی موارد، آثار یکسانی از موسیقی در شنوندگان به جا می‌ماند، ناشی از درون‌مایه‌های مشترکی است که به طور فطری و یا غیر فطری (ناشی از عوامل محیطی و فرهنگی) در افراد وجود دارد و همان سبب می‌گردد تا همه به نحوی یکسان به آن واکنش نشان دهند؛ برای نمونه، اصوات حاصل از آهنگ‌ها و یا مارش‌های نظامی که تأثیر واحدی در مخاطبانش بر جا می‌گذارد، نه از ذات صدای مارش، بلکه محصول درون‌مایه مشترکی بین انسان‌هاست که آثار مشترکی در نفس آدمی ایجاد می‌کند.

برخی از اندیشمندان معاصر در خصوص عناصر موسیقی و تهی بودن آن از عنصر محتوا چنین می‌نویسند:

«موسیقی دو جنبه دارد: ۱ـ جنبه شکل روانی آن، ۲ـ جنبه محتوایی آن. اما شکل روانی موسیقی، آن تأثیری است که من در درون خودم با شنیدن موسیقی احساس می‌کنم. حالا باید ببینیم که محتوای موسیقی چیست؟ هنگامی که یک آهنگ حماسی مانند مارش، نواخته می‌شود، آیا در درون خود چیزی که واقعیت داشته باشد، به من می‌دهد، یا مانند کلمات یا ادوات قراردادی تأثیری در من به وجود می‌آورد که حالت حماسه‌ای مرا می‌جوشاند؟ من می‌جوشم، نه اینکه محتوای موسیقی این حالت را در من به وجود می‌آورد، بلکه عامل محرک احساسات و هیجانات من، عبارت است از واحدهای مربوط به آن حماسه که در محیط زندگی‌ام، چه از سرگذشت خود و چه از تاریخ ملت و قومی که جزئی از آن هستم، به وجود آمده است، می‌جوشاند، یا تاریخ ملت خود و چه از معلومات همزمان خود فراگرفته‌ام. پس موسیقی محتوایش حماسه و محبت و عشق و اندوه نیست، بلکه این عناصر رسوب‌یافته در درون من است که با ورود امواج موسیقی به درونم می‌جوشد و تحریک می‌شوم» (جعفری، ۱۳۸۱: ۵۵ـ۵۶).

حاصل آنکه مثال موسیقی، مثال چوب و یا تکه‌سنگی است که محتویات رسوب‌یافته در حوض جان انسان را می‌شوراند و از درون و نه بیرون، او را به تلاطم درمی‌آورد و همان‌سان که سنگ و چوب با حرکتش مواد درون آب را به رو می‌آورد، موسیقی نیز با طنینش تنها احوالات درون نفس را به خروش درمی‌آورد و چیزی از بیرون به آن نمی‌افزاید.

با توضیحات پیش‌گفته، آنچه مهم‌تر می‌نماید، بررسی عنصر شکل در موسیقی است تا چگونگی تأثیر و شوراندگی آن عیان‌تر شده و رابطه موسیقی با نفس و در نتیجه ارزش ذاتی این پدیده برای انسان فاش‌تر گردد. بر همین پایه، ضروری است که ابتدا به اختصار، نفس انسان و قوای او مورد مطالعه قرار گیرد و در ادامه از نسبت موسیقی با هر یک از این قوا سخن گفته شود تا جایگاه حقیقی موسیقی در نسبت با کمال انسان نمایان گردد.

۴. نفس انسان

ارسطو در تبیین نفس، آن را به کمالی اولی برای جسم طبیعی آلی تعریف می‌کند که دارای حیات بالقوه است (ارسطو، ۱۳۶۶: ۴۱۲). مراد از جسم طبیعی، آن جسمی است که در مقابل جسم صناعی قرار گرفته و در طبیعت بدون دخالت بشر یافت می‌شود و صناعی آن است که با دخالت بشر شکل و ترتیب یافته باشد. در توضیح جسم آلی، این نکته ضروری است که اجسام در یک تقسیم کلی به اجسام دارای اجزای متشاکل و غیر متشاکل تقسیم می‌شوند. اجسام با اجزای متشاکل مانند طلا و نقره و مس و...، اجسامی هستند که اجزایشان مثل هم بوده و آثار یکسانی از خود به جا می‌گذارند. اما اجسام با اجزای غیر متشاکل اجسامی هستند که آثار اجزایشان با هم متفاوت است؛ مثلاً درخت که جسمی طبیعی است، اجزایی دارد که ریشه‌اش، نقشی متفاوت از تنه و ساقه و برگش ایفا می‌کند و هر کدام کارویژه‌های مختص خود را دارند؛ چه اینکه در حیوانات نیز چنین است که دست و پا و شکم و چشم و گوش و... هر کدام در نقشی مستقل و متفاوت از دیگری ظاهر می‌شوند. به این اجسام، اجسام آلی گفته می‌شود که دارای اجزای غیر متشاکل با آثار مخصوص به خود هستند. چنین جسم آماده حیاتی که هنوز ظرفیت‌های درونی‌اش به شکوفایی و فعلیت نرسیده باشد (اگرچه استعدادش را داراست)، حیات بالقوه دارد و نفس، کمالی برای این جسم تلقی می‌شود. در طرح ارسطویی، کمالْ امری وجودی است که در برابر نقص و کاستی قرار می‌گیرد. کمالات یک شیء به تمام آن چیزهایی گفته می‌شود که با فقدانش، شیء ناقص خوانده می‌شود. حال این امر وجودی، گاه به گونه‌ای است که به ذات شیء قوام می‌بخشد و ذاتیات آن را کامل می‌سازد، مانند نطق برای انسان و حساسیت برای حیوان و...، و گاه چنان است که پس از تکامل ذات، بر شیء کامل‌الذات، عارض می‌شود، مانند صفت علم و قدرت نسبت به انسان. به اولی کمال ذاتی، و به دومی کمال عرضی اطلاق می‌شود. حکمای مشاء نیز به تبعیت از ارسطو، نفس را به کمال اول برای جسم طبیعی آلی تعریف می‌کنند که افعال حیاتی انجام می‌دهند (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱۰/۲ و ۳۲؛ همو، ۱۳۸۳: ۱۱؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵: ۳۷۳/۲).

گفتنی است حکمای اسلامی که وجود نفس را از رهگذر آثار و افعال حیاتی‌اش اثبات می‌کنند، آن را کمالی اول برای جسم طبیعی قرار می‌دهند که می‌تواند افعال حیاتی انجام دهد و با توجه به اقسام مختلفی که برای نفس در نظر گرفته می‌شود، آن را دست‌کم به سه قسم انسانی، حیوانی و نباتی تقسیم می‌کنند (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۲/۲).

۴ـ۱. نفس نباتی

بوعلی در تبیین نفس نباتی، آن را به کمال اول جسم طبیعی آلی از جهت اینکه سه کارویژهٔ مهمِ «تولید مثل، رشد و نمو، و تغذیه» را داراست، توضیح می‌دهد:

«الکمال الأوّل لجسم طبیعیّ آلیّ من جهة ما یتولّد وینمو ویغتذی» (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۳۱۹؛ همو، ۱۴۰۴: ۳۲/۲).

بر همین پایه می‌توان سه قوهٔ «غاذیه، نامیه و مولده» را از قوای نفس نباتی نامید.

قوه غاذیه، قوه‌ای است که مواد غذایی لازم برای جسم گیاهی را جذب نموده و طی سازوکاری آن را به جسم شبیه به گیاه تبدیل می‌کند تا در مسیر رشدش از آن استفاده کند.

قوه نامیه، قوه‌ای است که غذای جذب‌شده توسط غاذیه را در جای‌جای جسم گیاه به کار می‌گیرد تا به رشد گیاه کمک کرده باشد.

قوه مولده، قوه‌ای است که جزئی از اجزای جسم گیاه را که بالقوه با آن شباهت دارد، برمی‌گیرد و با کمک اجزای دیگر، از آن جسمی شبیه همان نوع تولید می‌کند (همو، ۱۴۰۴: ۳۳/۲).

۴ـ۲. نفس حیوانی

بوعلی در توضیح نفس حیوانی، آن را کمالی برای جسم آلی در نظر می‌گیرد که دو کارویژهٔ مهم را به خود اختصاص می‌دهد؛ یکی ادراک جزئیات و دیگری حرکت برخاسته از اراده:

«الکمال الأوّل لجسم طبیعیّ آلیّ من جهة ما یدرك الجزئیّات ویتحرّك بالإرادة» (همو، ۱۳۷۹: ۳۲۰).

بر پایه اینکه دو فعل حیاتی مهم پیش‌گفته، تنها از حیوان سر می‌زند، دو قوه محرکه و مدرکه را باید از قوای اختصاصی نفس حیوانی برشمرد. البته باید در نظر داشت که این اختصاص، هرگز به معنای تهی بودن حیوان از افعال حیاتیِ گیاهی نبوده و او در کنار افعال نباتی‌اش، افعال حیوانی را به نحو اختصاصی از خود صادر می‌کند که دیگر این افعال از نباتات ظاهر نمی‌گردد.

۴ـ۲ـ۱. قوه محرکه

این قوه که حیوان با آن بدنش را به حرکت وا می‌دارد، خود به محرکهٔ باعثه و محرکهٔ فاعله تقسیم می‌شود و محرکهٔ باعثه نیز در تقسیمی دیگر به دو قسم شهوانیه و غضبیه کوچک‌تر می‌شود.

الف) قوه محرکه باعثه غضبیه: قوه‌ای است که انسان را از هر آنچه که زیان‌آور و ناملائم تشخیص داده شده، باز می‌دارد.

ب) قوه محرکه باعثه شهوانیه: قوه‌ای است که انسان را به هر آنچه که با نفسش ملائم تشخیص داده شده، وا می‌دارد و متمایل می‌سازد.

ج) قوه محرکه فاعله: قوه‌ای است که با کمک قوای دیگری چون مدرکه و باعثه، عضلات حیوان را به حرکت وا می‌دارد (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۳/۲؛ همو، ۱۳۷۹: ۳۲۱).

۴ـ۲ـ۲. قوه مدرکه

قوه‌ای در انسان که به شناخت جهان اطرافش می‌پردازد، مدرکه نام دارد. این قوه خود به دو قسم ظاهری و باطنی کوچک‌تر می‌شود.

الف) قوای ادراکی ظاهری

همان حواس پنج‌گانه ظاهری هستند که کیفیات محسوس را می‌شناسند. این قوا در حیوان به ترتیب اهمیت و ضرورت عبارت‌اند از: لامسه، ذائقه، شامه، سامعه و باصره (همو، ۱۳۷۹: ۳۲۳ـ۳۲۷).

ب) قوای ادراکی باطنی

قوای ادراکی باطنی به قوایی اطلاق می‌شود که حیوان با آن از درون به ادراک

می‌رسد:

«أمّا القوّة المدركة فتنقسم قسمين: منها قوّة تدرك من خارج، ومنها قوّة تدرك من داخل» (همو، ۱۴۰۴: ۳۳/۲).

این قوا که عددشان به پنج می‌رسد، عبارت‌اند از: حس مشترک، قوه خیال، قوه واهمه، قوه حافظه و قوه متصرفه یا متخیله. چنانچه خواسته باشیم به این قوای پنج‌گانه، سامان دیگری دهیم، می‌توانیم آن‌ها را به دو قسم مدرکه و کمک‌رسان مدرکه کوچک‌تر کنیم که حس مشترک و واهمه از طیف مدرکه، و قوای خیال و حافظه و متصرفه از قوای کمک‌رسان مدرکه به شمار می‌روند. قوای مدرکه قوایی‌اند که نفس با آن‌ها مستقیماً به ادراک می‌پردازد و قوای کمک‌رسان مدرکه قوایی هستند که نفس توسط آن‌ها ادراکات حاصله را حفظ، و یا تصرف و تجزیه و ترکیب می‌نماید.

حس مشترک (بنطاسیا): این حس که محل به فرجام رسیدن ادراک حسی است، قوه‌ای است که تمام صورت‌های حسی پنج‌گانهٔ ظاهری بدان منتهی می‌شود و اگر چنین قوه‌ای نباشد، تمایز میان ادراکات ظاهریِ مختلف بدین‌صورت که مبصرات مثلاً غیر از ملموسات‌اند، ناممکن می‌گردد:

«الحسّ المشترك هو القوّة التی تتأدّی إليها المحسوسات كلّها، فإنّه لو لم تكن قوّة واحدة تدرك الملوّن و الملموس لما كان لنا أن نميّز بينهما قائلين: إنّه ليس هذا ذاك» (همان: ۱۴۵/۲).

قوه واهمه: قوه‌ای است که به ادراک معانی جزئی می‌پردازد. معانی به مدرکاتی گفته می‌شوند که با حواس ظاهر قابل درک نیستند؛ مانند دشمنی این گرگ با حیوان دیگر. در مقابل، صورت‌ها اموری‌اند که تنها با حواس ظاهری درک می‌شوند. واهمه افزون بر ادراک معانی جزئیه، صورت‌هایی را هم درک می‌کند که با حس به صورت بالفعل درک نمی‌شوند؛ برای مثال، وقتی مایع زردرنگی را می‌بینیم که به عسل بودنش حکم می‌کنیم، به دنبالش هم به شیرینی‌اش پی می‌بریم. ادراک شیرینی عسل که در فرض یادشده، با حواس ظاهری درک نشده، دریافتی است که واهمه بدان دست پیدا نموده است (همان: ۱۴۷/۲ـ۱۴۸). بر این اساس، واهمه صوری را هم که بدون مواجههٔ مستقیم با محسوس حاصل می‌شود، درک می‌کند. واهمه وظیفه دیگری هم دارد و آن

حکم کردن است که البته میان دو صورت جزئی، فقط ایجاد اتحاد یا این‌همانی می‌کند. صدرالمتألهین این قوه را در انسان مستقل ندانسته و از آن به عقل ساقط تعبیر می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۶۱/۳).

قوه خیال (مصوره): از قوای کمک‌رسان و معین ادراکات باطنی محسوب می‌شود و رسالتش تنها حفظ و نگهداری صورت‌های مخزون در حس مشترک و نه ادراک است. شایان توجه است که حصول صورت‌های خیالی، وابسته به ارتباط مستقیم با محسوسات خارجی نبوده و نسبت به حضور شیء محسوس یا عدم حضور آن لااقتضاست. بر خلاف صورت‌های محسوس که در آن ارتباط اندام حسی با خارج ضروری است (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱۴۷/۲).

قوه حافظه: قوه کمک‌رسانی است که معانی ادراک‌شده توسط واهمه را حفظ و نگهداری می‌کند (همان: ۳۷/۲).

قوه متصرفه (مرکبه، متخیله): یکی از ویژه‌ترین قوای نفس حیوانی را باید قوه متصرفه دانست. رسالت این قوه، ترکیب و تجزیه میان صورت‌های حسی و معانی وهمی است؛ مثلاً تصور اژدهای هفت‌سر، اسب بالدار و... که از ترکیب صورت‌های حسی مختلف حاصل می‌شود، از فراورده‌های این قوه به شمار می‌رود. فعالیت این قوه چنانچه تحت تدبیر عقل باشد، مفکره، و اگر با تسخیر وهم صورت گیرد، متخیله نام می‌گیرد (همان: ۳۷/۲ و ۱۵۱؛ همو، ۱۳۷۹: ۳۲۹).

۴ـ۳. نفس ناطقه

در تعریف نفس انسانی که عالی‌ترین مرتبه نفس در آدمی به شمار می‌رود، کمالی برای جسم طبیعی آلی است که منشأ صدور افعال اختیاریِ از روی فکر بوده و کلیات را درک می‌کند:

«النفس الإنسانیّة وهی الکمال الأوّل لجسم طبیعیّ آلیّ من جهة ما یفعل الأفعال الکائنة بالاختیار الفکریّ والاستنباط بالرأی، ومن جهة ما یدرك الأمور الکلّیّة» (همو، ۱۳۷۹: ۳۲۰).

نکته‌ای که در تعریف نفس انسانی باید در نظر داشت، کارویژه‌هایی است که تنها

در انسان می‌توان آن را سراغ گرفت و آن، فعل اختیاریِ از روی تفکرِ اوست. توضیح مسئله آن است که هرچند در حیوان نیز می‌توان افعال و حرکات ارادی را مشاهده نمود، اما تفاوتش با انسان چنان است که حرکات ارادی در حیوان صرفاً ناشی از قوه خیال و وهمش بوده و چنین نیست که از روی تدبیر و محاسبه به چنین افعالی دست زند؛ در صورتی که در انسان، این انتخابگری از روی تفکر بوده و او با کمک قوه عاقله‌اش بهترین انتخاب را گزینش می‌کند. از همین روست که بوعلی در تعریف نفس انسان، افعال اختیاری را به فکر و استنباط عقلی مقید ساخته است. کارویژه دیگری که انسان با آن، از حیوان جدا شناخته می‌شود، ادراک است. هرچند بر پایه مباحث گذشته، حیوان نیز نفس صاحب ادراک دارد و با آن از پیرامونش شناخت می‌یابد، اما تفاوتش در ادراکاتی بوده که به امور کلی تعلق می‌گیرد و تنها انسان می‌تواند به چنین ادراکاتی دست پیدا کند.

از آنجا که در انسان نیز افعال حیاتیِ متمایزی ظاهر می‌گردد، قوای نفسانی متمایزی نیز می‌توان سراغ گرفت؛ چرا که این افاعیل از مبدأی ناشی می‌شود که در لسان حکما به قوای نفس شهرت یافته است. به طور کلی، قوای موجود در نفس انسان را می‌توان به دو قوه عالمه و عامله تفصیل داد که در ادامه به شرح هر کدام به همراه وظایفشان خواهیم پرداخت.

۴ـ۳ـ۱. قوه عالمه یا عقل نظری

قوه عالمه یا عقل نظری در انسان، قوه‌ای است که به عوالم بالا نظر داشته و با اتصال و یا اتحاد با آن عوالم، به صورت‌های کلی عقلی دست می‌یابد. صورت‌های عقلی اساساً یا صورت‌های اموری هستند که ذاتاً مجردند و هیچ تعلقی به ماده ندارند و یا صورت‌های اشیایی هستند که به ماده متعلق‌اند و به نحو مادی وجود دارند. به عبارت دیگر این قوه، قوه‌ای است که با آن ادراک کلیات از مبادی عالیه صورت می‌پذیرد و این کلیات اعم از آن است که از سنخ هست‌ها و نیست‌ها باشند و یا بایدها و نبایدها. حکما در توضیح عقل نظری غالباً چهار مرتبه برایش در نظر می‌گیرند. این مراتب عبارت‌اند از: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد.

عقل هیولانی به مرتبه‌ای از نفس انسان اطلاق می‌شود که قابلیت درک همه علوم را به صورت بالقوه داراست. عقل بالملکه آن مرتبه‌ای از نفس است که به درک بدیهیات و اوّلیات راه پیدا کرده است. عقل بالفعل عقلی است که توانمندی استحضار علوم نظری را کسب کرده و در هر زمان دلخواه می‌تواند احضارش نماید و نهایتاً مستفاد آنی است که همه کمالات علمی و صور ادراکی را در نفس حاضر ببیند (همان: ۳۳۶؛ همو، ۱۴۰۴: ۳۹/۲ـ۴۰).

نکته جالب اینجاست که بوعلی در آثار گوناگون خود، این مراتب را ناظر به عقل نظری مطرح نموده است، لکن در کتاب *شفاء* این مراتب را برای عقل عملی نیز ثابت می‌داند (همو، ۱۴۰۴: ۱۸۶/۲).

۴ـ۳ـ۲. قوه عامله یا عقل عملی

«عقل عملی» عبارت از قوه‌ای در نفس است که اولاً مدرک امور جزئیِ عملی بوده و ثانیاً با علوم عملی، قوای خود را تدبیر می‌کند. این قوه با ادراک احکام مربوط به افعال جزئی انسان که البته از کلیات عقل نظری بهره می‌گیرد، به استنباط بایدها و نبایدهای جزئی پرداخته و حکم به حسن و قبح رفتارهای ویژه می‌نماید. بر این پایه، تفاوت عقل نظری و عملی را باید چنین دانست که عقل نظری مدرک صدق و کذب قضایای نظری است و در مقابل، عقل عملی خیر و شرّ رفتارهای جزئی انسان را ادراک می‌کند؛ چه اینکه عقل عملی در افعال خود پیوسته به قوای بدنی نیازمند است، در حالی که عقل نظری نیاز همیشگی به بدن نداشته و در شرایطی چون نشئه آخرت از این قوا مستغنی می‌گردد (همان: ۱۸۵/۲). به بیانی دیگر، عقل عملی یا تدبیری، عقلی است که اولاً مدرک جزئیات بوده و ثانیاً این ادراک را با صحنه عمل پیوند می‌زند؛ یعنی عقل عملی ابتدا مدرکات کلی را از ساحت عقل نظری دریافت نموده و سپس در جزئیات از آن بهره می‌جوید. برای نمونه، انسان پس از آنکه با عقل نظری‌اش حسن عدالت را به صورت کلی درمی‌یابد، از آن پس با عقل عملی به صورت جزئی چنین حکم می‌کند که کمک به یتیم، از مصادیق عدالت بوده و فعل آن ملائم با نفس است. البته کارکردش به اینجا نیز ختم نشده و بعد از این ادراک جزئی، او را به عمل به

آن نیز تشویق و بعث می‌کند. بر همین اساس باید گفت که ادراک جزئی به همراه ایجاد انگیزه یا همان عزم بر فعل، دو کارویژه مهم عقل عملی به شمار می‌روند. نکته دیگر آن است که عقل عملی با قوای دیگر نیز در تعامل بوده و در ارتباط با قوای مختلف نفسانی، منشأ امور مختلفی می‌شود؛ آن‌سان که در تعامل با قوه باعثهٔ حیوانی، انفعالات ویژه انسانی چون خنده، گریه، شرم، حیا و... را سبب می‌شود. در تعامل با متخیله یا واهمه، آن‌ها را در استنباط امور زندگی و فنون بشری به کار می‌گیرد و حرفه‌ها و صنایع را به دنبال می‌آورد. حتی این قوه منشأ پیدایش خلق و خوی مختلف هم در انسان می‌شود و با حکومتش بر بدن و قوای حیوانی، آن‌ها را تحت تدبیر خود قرار داده و از درونش، فضیلت را که حالتی وسط و اعتدالی است، پدید می‌آورد و چنانچه عقل در خدمت قوای حیوانی قرار گرفته باشد، افراط و تفریط در خلق و خوی‌ها یعنی رذیلت را نتیجه می‌دهد (همان: ۳۸/۲؛ همو، ۱۳۷۹: ۳۳۲).

۵. موسیقی و نفس انسان

آنچه گفته شد، گزارشی بود از حقیقت نفس در انسان و انواع آن، که عبارت از سه مرتبه نباتی و حیوانی و ناطقه می‌باشد. اکنون باید دید که موسیقی با کدام یک از این انواع سه‌گانهٔ نفس در انسان نسبت داشته و در فرض تعامل، چه تأثیراتی از خود بر آن‌ها به جا می‌گذارد. پیشتر، چنان که گفته شد، نباید فراموش کرد که اساساً موسیقی و به‌ویژه موسیقی هنری آلی، از عنصر محتوا تهی بوده و تأثیرات آن را باید در عنصر شکل و میزان تأثیرگذاری اش بر مخاطبان کنکاش نمود.

۵ـ۱. موسیقی و نفس نباتی

با نظر به اینکه نخستین و نازل‌ترین مرتبه نفس انسان، نفس نباتی نام داشته و کارویژه‌های تغذیه، تنمیه و تولید مثل از اختصاصات آن به شمار می‌رود، شایسته است ابتدا نسبت موسیقی را با این کارویژه‌ها بررسی نموده و در ادامه به سایر مراتب نفس بپردازیم.

تأکید می‌شود که با اثبات تأثیر موسیقی بر گیاهان و حیوانات، این تأثیر را به

اقتضای قاعده «حکم الأمثال فیما یجوز ولا یجوز واحد»، در مراتب نباتی و حیوانی نفس انسان نیز می‌توان ثابت نمود.

به نظر می‌رسد که موسیقی در تعامل با نفس نباتی موجوداتِ دارای این نفس، بدون تأثیر نبوده و هویتش به گونه‌ای است که می‌تواند این قوا را به تحریک و غلیان درآورد. به عبارتی دیگر، ادعای تأثیر موسیقی بر نفس نباتی گیاهان، ادعای گزافی نبوده و چنین اتفاقی با مبانی فلسفی سینوی هرگز به تعارض نمی‌رسد؛ به ویژه اینکه امروزه برخی، از تأثیر موزیک‌هایی خاص بر رشد گیاهان و حتی نحوه تولید مثلشان سخن می‌گویند و در اثبات فایده‌مندی موسیقی، از شواهدی چنینی بهره می‌گیرند (Athira & Subhramanya, 2017: 3505; Chivukula & Ramaswamy, 2014: 431-434).

بر پایه مباحث پیش‌گفته، هرگز دور از ذهن نیست که موسیقی، قوای سه‌گانهٔ غاذیه، مولده و نامیه در نبات را تحریک کرده و با تعاملش، تغییراتی را در آن‌ها موجب گردد. اما باید در نظر داشت که این تأثیر صرفاً شکلی بوده و موسیقی تنها به مثابه یک عامل بیرونیِ مستقل از نبات، فقط درون‌مایه‌های نفس نباتی را به جوشش درمی‌آورد، نه آنکه چیزی از خود بر آن بیفزاید.

۵ـ۲. موسیقی و نفس حیوانی

در خصوص نفس حیوانی، تأثیرات موسیقی را باید از «قوه مدرکه» آن آغاز کنیم که بنا بر آنچه گفته شد، به دو قسم ظاهری و باطنی تقسیم می‌گردد.

۵ـ۲ـ۱. قوای مدرکه ظاهری

در تأثیر و یا چگونگی اثربخشی موسیقی بر قوای ادراکی ظاهری حیوان یعنی حواس پنج‌گانه ظاهری، تحقیقات و ادعاهای قابل توجهی صورت گرفته است (Lindig & McGreevy, 2020) که با فرض درستی آن نیز تعارضی با اصول پیش‌گفته ایجاد نمی‌کند و دلیلی بر امتناع آن نیز وجود ندارد.

۵ـ۲ـ۲. قوای مدرکه باطنی

اما در نسبت موسیقی با قوای ادراکی باطنی حیوان، بیشترین تأثیرات موسیقی را باید

در قوایی چون واهمه و یا متخیله او جستجو نمود. در حس مشترک و قوه خیال و حافظه، روشن است که این قوا نقش فعالی در ادراکات حیوان ندارند و صرفاً حالتی انفعالی، ثبت‌کننده و یا کمکی را در ادراکات ایفا می‌کنند. با وجود این، منعی در تأثیر موسیقی بر این قوا نیز وجود نداشته و چندان دور از ذهن نیست که مصادیقی از موسیقی بتواند به این قوا در بهبود کارکردشان یعنی حفظ و کمک‌رسانی به سایر قوای حیوانی مدد رساند. بی‌تردید قوای متخیله و واهمه در میان قوای حیوانی، بیشترین تأثیر را از موسیقی دریافت می‌کنند. در قوه متخیله یا متصرفه که مهم‌ترین وظیفه آن ترکیب و تجزیه میان صورت‌های حسی و معانی وهمی است، قبول ادعای تأثیرگذاری موسیقی چندان سخت نخواهد بود (Hargreaves & North, 2012)؛ زیرا بر پایه آن تحلیلی که ماهیت موسیقی تنها تأثیری شکلی بر مخاطب گذاشته و از درون چیزی به او نمی‌افزاید، صورت‌های حسی و معانی وهمیِ موجود در انسان نیز با شنیدن موسیقی به کمک قوه متخیله او ترکیب شده و آثاری مفرح، غمناک، خشم‌آلود و یا رعب‌آور و مانند آن از خود بر جای می‌گذارند. اصولاً اینکه یک موسیقی، ایجاد سرمستی و نشاط کند، موسیقی دیگر، ایجاد غم و خمودی، آن یکی خشونت، و برخی هم حالات دیگر، علتی جز تحریک قوای متخیله در حیوان یا انسان نداشته و این قوه متصرفه اوست که با تجزیه و ترکیب صور و معانی مختلف، حالات گوناگونی را در نفسش پدید می‌آورد. در قوه واهمه نیز به سان متخیله، اثبات ادعا چندان مشکل نبوده و به کمک موسیقی می‌توان تأثیر در ادراک معانی جزئی و یا حکم میان معانی مختلف را که از کارویژه‌های واهمه به شمار می‌رود، شاهد بود. به عبارتی، موسیقی در برخی موارد می‌تواند معانی موجود در حیوان یا انسان را مورد هدف قرار دهد و اسباب تقویت یا تضعیف حکم کردن میان آن‌ها را هموار سازد. هرگز دور از ذهن نیست که با موسیقی خاصی، معانی جزئی در نفس حیوان شکل بگیرد که به موجب آن، حیوانی مثلاً معنای دشمنی یا محبت را در خود به غلیان درآورد و یا برخی از موسیقی‌ها در او ایجاد محبت و عطوفت جزئی نمایند.

۵ـ۲ـ۳. قوه محرکه باعثه

نسبت به قوه محرکهٔ باعثهٔ شهوانیه و غضبیه نیز تأثیر موسیقی مخفی نبوده و بدیهی است که انواعی از موسیقی می‌تواند مایه‌های شهوت و غضب را در انسان بشوراند و حتی در برخی موارد، مستمعان را از فرط خشونت، تا زد و خورد و کشتار پیش برد. نمونه‌های تجربی مختلفی که در اقصی نقاط جهان به وقوع پیوسته و می‌پیوندد و نیز تجربیاتی که هر فردی ممکن است با برخی از انواع موسیقی در خود مشاهده کند، نگارنده را از اثبات این ادعای بدیهی بی‌نیاز می‌سازد.

۵ـ۳. موسیقی و نفس ناطقه

۵ـ۳ـ۱. قوه عقل نظری

در توضیح چگونگی تأثیرگذاری موسیقی بر نفس ناطقه انسان، لازم است ابتدا از قوه عقل نظری در او آغاز کنیم تا روشن شود که موسیقی در او چه آثاری بر جای می‌گذارد. از مجموع آنچه گفته شد، دانستیم که عقل نظری در انسان، قوه‌ای است که رو به عوالم بالا داشته و با اتصال و یا اتحاد با آن عوالم، به ادراک کلیات از مبادی عالیه می‌پردازد. از آنجایی که موسیقی تنها با تغییراتی شکلی و نه محتوایی در شنونده، ادراکی خاص در او پدید می‌آورد، بدیهی است که اساساً هیچ نسبتی نمی‌توان میان موسیقی و عقل نظری انسان برقرار ساخت؛ چرا که شأن عقل نظری، ادراک کلیات از عوالم بالا بوده و موسیقی با نظر به ماهیتش، چنین قابلیتی را نمی‌تواند فراهم سازد. به عبارتی، انسان با قوه عقل نظری خود، ادراکاتی را کسب می‌کند که تا کنون واجد نبوده و با این قوه آن را تحصیل می‌نماید؛ دقیقاً بر خلاف موسیقی که تنها ابزاری است در جهت برانگیختگی صورت‌های موجود در نفس انسان.

چنانچه اشکال شود که قوه متخیله و واهمه، چه تفاوتی با قوه عقل نظری در انسان دارند که موسیقی در یکی نقشی سازنده و فعال دارد و در دیگری بی‌فایده ظاهر می‌شود؟ آیا نمی‌توان کارکرد موسیقی را به سان متخیله، در عقل نظری نیز عملی دانست؟ با نظر به اصول پیش‌گفته، به این پرسش باید چنین پاسخ داد که در نفس حیوانی، قوه متخیله صرفاً به ترکیب و تجزیه میان صور موجود در نفس می‌پردازد و به

حیوان، ادراک جدیدی به جز سرمایه‌ها و اندوخته‌های موجود در نفسش افزون نمی‌سازد. از همین رو، به کارکرد شکلی موسیقی در متخیله و واهمه آسیبی نمی‌رساند. اما آنچه به کمک عقل نظری در انسان صورت می‌بندد، ادراک جدیدی با اتصال به عوالم بالاست که طی این فرایند، افزوده‌ای به داشته‌های او اضافه می‌گردد، نه اینکه تنها ترکیب و تجزیه‌ای میان صورت‌های موجود انجام پذیرد؛ دقیقاً به سان انسانی که یک بار با بستن چشمان خود به تصرف در صورت‌های ذهنی خود و ترکیب بین آن‌ها می‌پردازد و به اصطلاح خیال‌پردازی می‌کند و بار دیگر دیدگانش را می‌گشاید و منفعلانه تنها صورت‌هایی از خارج دریافت می‌کند. تفاوت نسبت موسیقی با قوه متخیله یا واهمه با نسبتش با عقل نظری، بر همین وزن است.

۵ـ۳ـ۲. قوه عقل عملی

در قوه عقل عملی هم که نقش آن در انسان، ادراک جزئیات به همراه تدبیر قوای عملی در اوست، باز هم نمی‌توان از نقش مستقیم موسیقی سخن گفت، آن‌سان که نوعی موسیقی در انسان، فضائلی را موجب شود و انواع دیگرش، رذائلی را در او پدید آورد؛ چرا که با نظر به مبانی پیش‌گفته، عقل عملی نیز مانند عقل نظری، شأنی ادراکی و عقلانی داشته و اساساً با رویه و تأمل و استنباطی که در صحنهٔ عمل انجام می‌دهد، سازوکار ایجاد عزم و شوق را در انسان فراهم می‌آورد:

«فالعاملة قوّة هی مبدأ محرّك لبدن الإنسان إلی الأفاعیل الجزئیّة الخاصّة بالرویّة علی مقتضی آراء تخصّها اصطلاحیّة» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۷/۲)؛ قوه عامله مبدأی در انسان است که او را با تأمل و اندیشه به سمت فعل‌های جزئی سوق می‌دهد.

با این بیان، کدام موسیقی است که با آن بتوان در کنار قیاس جزئی، ایجاد شوق و عزم نسبت به فعلی نمود؟ مگر نه این است که موسیقی جز آثاری شکلی در مخاطبش، آثار دیگری به وجود نمی‌آورد و محتوایی را به او نمی‌افزاید. اساساً رویه و قیاس و استنباط، اتفاقی است که از کارکردهای عقل انسانی به شمار می‌رود و چنین نیست که بتوان با قوای نفس حیوانی به این کارویژه دست پیدا کرد.

بله، گاهی می‌توان از تأثیر غیر مستقیم موسیقی بر عقل عملی سخن گفت که در

اثبات این تأثیر باید از کلمات بوعلی در کتاب ***طبیعیات شفاء*** بهره گرفت. وی آنجا که از قوه عامله در انسان سخن می‌گوید، به سازوکاری اشاره می‌کند که طی آن، این قوه با قوای دیگر نفس انسان نیز ارتباط می‌یابد؛ گاهی با قوه حیوانیهٔ نزوعیه و گاهی هم با متخیله و متوهمه:

«ولها اعتبار بالقیاس إلی القوّة الحیوانیّة النزوعیّة واعتبار بالقیاس إلی القوّة الحیوانیّة المتخیّلة والمتوهّمة...» (همان).

آنجا که با قوه حیوانیه نزوعیه ارتباط می‌یابد و از آن متأثر می‌گردد، وقتی است که در انسان حالاتی چون تعجب و گریه و خنده و خوف و رجا و... پدید می‌آید. به تعبیر شیخ‌الرئیس، این حالات از ارتباط قوه عقل عملی با نزوعیه حیوانیه حاصل می‌آید و چون این گونه نیست که قوه ذوقیه حیوانیه، همیشه به مطلوب خود برسد، لذا دچار افراط و تفریط شده، عقل عملی آن‌ها را ادراک می‌کند و از آن‌ها متأثر می‌شود و منفعلانه به گریه می‌افتد یا می‌خندد و یا خوف و رجا می‌یابد (همان).

گاهی نیز عقل عملی از واهمه و متخیله تأثیر می‌گیرد و آن، هنگامی است که عقل عملی به ساماندهی کارهای روزانه خود می‌پردازد و در این میان، از نتایج ترکیب و تفصیل قوای واهمه و متخیله بهره می‌برد (همان).

بر همین اساس و با نظر به تأثیر و تأثری که میان عقل عملی و قوه واهمه و متخیله صورت می‌پذیرد، آنجا که موسیقی قوای واهمه و متخیله و نزوعیه شوقیه را برمی‌انگیزاند، بر عقل عملی نیز اثرگذار بوده و با افراط و تفریط در این قوا، عقل عملی نیز دستخوش تحول می‌گردد.

حاصل آنکه از بین مراتب سه‌گانه نفس در انسان، موسیقی تنها بر نفس نباتی و حیوانیِ انسان تأثیر مستقیم و یا امکان تأثیر مستقیم داشته و نسبت به نفس ناطقه او، مستقیماً تأثیری نخواهد گذاشت. با این بیان، می‌توان ادعا نمود که نقش موسیقی در انسان، نقشی فرعی بوده و به شکل مستقیم در نفس ناطقه و سعادت آن دخالتی ندارد. بنابراین به هر میزان که قوای عقلی انسان بر قوای حیوانی‌اش مسلط‌تر باشد، از تأثیرات موسیقی بر خود ایمن‌تر بوده و به همان نسبتی که مقهور قوای حیوانی‌اش می‌گردد، تأثیر موسیقی بر او قوی‌تر خواهد بود. به عبارتی دیگر، عقل نظری و عملی در انسان،

سلطان قوای نفسانی‌اش بوده و با هیمنه‌اش بر سایر قوا، از آن‌ها در مسیر سعادت خود که به فعلیت رساندن ظرفیت‌های عقل نظری و عملی او باشد، مدد می‌گیرد. حال اگر در این مسیر، سایر قوای نفس انسان در خدمت عقل نظری و عملی او قرار گیرد، نیل به سعادت در انسان هموار شده و چنانچه افراط و تفریط سایر قوا، بر عملکرد و هیمنه عقل نظری و عملی نسبت به آن‌ها سایه افکند، انسان را نیز از مسیر سعادتش دور می‌سازد. ادعای نگارنده آن است که موسیقی اغلب با تأثیرات افراطی و تفریطی خود بر قوای نفس نباتی و حیوانی، بر عقل نظری و عملی انسان نیز به گونه غیر مستقیمی تأثیر گذاشته و در نهایت، سعادتش را به مخاطره می‌اندازد.

نتیجه‌گیری

موسیقی در اصطلاح بر موارد زیر اطلاق می‌شود: نغمه‌ها و صوت‌های موزون و منتظمی که از هر موجود طبیعی اعم از حیوان و نبات و جماد به صورت طبیعی صادر می‌گردد؛ مانند صدای آبشارها و جویبارها و نغمه پرندگان و...، آواز نیکویی که از دهان انسان خارج می‌شود، و هر نوع صدای موزون و آهنگینی که از نواختن آلات مختص به این اصوات پدید می‌آید؛ چه اینکه موسیقی به معنای مجموعه‌ای از نغمه‌ها و اصوات، در یک تقسیم کلی، یا طبیعی است و یا هنری، و موسیقی هنری خود یا آلی است و یا بدون آلتی از آلات مختصِ به موسیقی. از سویی دیگر، موسیقی را از دو جهت شکل و محتوا نیز می‌توان مورد مطالعه قرار داد. اساساً موسیقی‌ها از عنصر محتوا تهی هستند و اگر بخواهیم عنصر شکل را در موسیقیِ (هنری آلی) مورد بررسی قرار دهیم، از دو شکل فیزیکی و شکل روانی این پدیده باید نام ببریم. شکلِ فیزیکی موسیقی همان امواج خاصی در هواست که توسط نوازندهٔ آلات موسیقی پدید می‌آید. شکل روانی موسیقی همان حالت غم، شادی، نشاط، هیجان و... است که شنونده از یک موسیقی خاص در روان خود احساس می‌کند. حکمای اسلامی که وجود نفس را از رهگذر آثار و افعال حیاتی‌اش اثبات می‌کنند، آن را کمالی اول برای جسم طبیعی قرار می‌دهند که می‌تواند افعال حیاتی انجام دهد و با توجه به اقسام مختلفی که برای نفس در نظر گرفته می‌شود، آن را دست‌کم به سه قسم انسانی، حیوانی و نباتی تقسیم

می‌کنند. از بین انواع سه‌گانهٔ نفس در انسان، موسیقی هنری تنها بر نفس نباتی و حیوانی انسان تأثیر مستقیم و یا امکان تأثیر مستقیم داشته و نسبت به نفس ناطقه او، مستقیماً تأثیری نخواهد گذاشت. به هر میزان که قوای عقلی انسان بر قوای حیوانی‌اش مسلط‌تر باشد، از تأثیرات موسیقی بر خود ایمن‌تر بوده و به همان نسبتی که مقهور قوای حیوانی‌اش می‌گردد، تأثیر موسیقی هنری بر او قوی‌تر خواهد بود. موسیقی هنری با تأثیر مستقیم خود تنها نفس نباتی و حیوانی در انسان را مورد هدف قرار می‌دهد و اغلب با تأثیرات افراطی و تفریطی خود بر این قوا، عقل نظری و عملی او را نیز به گونه‌ای غیرمستقیم، دستخوش این آشفتگی‌ها می‌گرداند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب‌شناسی

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، ***الشفاء (الطبیعیات)***، تحقیق سعید زائد، قم، کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.

۲. همو، ***النجاة من الغرق فی بحر الضلالات***، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ ش.

۳. همو، ***رساله نفس ابن سینا***، مقدمه و حاشیه و تصحیح موسی عمید، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.

۴. ارسطو، ***درباره نفس***، ترجمه علیمراد داودی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶ ش.

۵. جعفری، محمدتقی، ***موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی***، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۱ ش.

۶. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، ***کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون***، مقدمه سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.

۷. دهخدا، علی‌اکبر، ***لغت‌نامه***، زیر نظر محمد معین، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.

۸. شایسته، حسین، ***کاربست مبانی معرفت‌شناختی حکمت متعالیه در هنر موسیقی***، رساله دکتری دانشگاه معارف اسلامی قم، ۱۳۹۵ ش.

۹. شایسته، حسین و عبدالحسین خسروپناه، «بررسی تأثیر مبانی عرفان اسلامی بر فرم و محتوای موسیقی»، ***دوفصلنامه هنرهای زیبا؛ هنرهای نمایشی و موسیقی***، دوره نوزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۴۹)، بهار و تابستان ۱۳۹۳ ش.

۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ***الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه***، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.

۱۱. غربال، محمد شفیق، ***الموسوعة العربیه المیسره***، رساله پنجم از رسائل اخوان الصفاء، قاهره، دار الشعب، ۱۹۷۲ م.

۱۲. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ***شرح الاشارات و التنبیهات***، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵ ش.

13. Athira, S. & Subhramanya, "Music Therapy on Plants-A Literary Review", ***International Ayurvedic Medical Journal***, Vol. 5(9), 2017.

14. Chivukula, Vidya & Shivaraman Ramaswamy, "Effect of Different Types of Music on Rosa Chinensis Plants", ***International Journal of Environmental Science and Development***, Vol. 5(5), 2014.

15. Hargreaves, David J. & Jonathan James Hargreaves & Adrian C. North, "Imagination and Creativity in Music Listening", ***Musical Imaginations: Multidisciplinary Perspectives on Creativity, Performance and Perception***, 2012, Available at: <https://www.researchgate.net/publication/260204371>.

16. Lindig, Abigail M. & Paul D. McGreevy, "Musical Dogs: A Review of the Influence of Auditory Enrichment on Canine Health and Behavior", 2020, Available at: <http://www.mdpi.com/journal/animals>.